

برداشتند. او این یک سال را در دارالاماره خویش، قرطبه بود.

چون سال به پایان آمد و نوبت به یمنیان رسید گرد آمدند تا یکی از خودشان را بر اندلس امارت دهند ولی یوسف بن عبدالرحمان الفهری به یاری صمیل بر سرشان تاخت و خلق بسیاری را بکشت. این واقعه در شقنده از قراء قرطبه اتفاق افتاد. از این پس اندلس گرفتار قحط و غلاگردید. در سال ۱۳۶ که تمیم بن معبد الفهری و عامر بن عمر العبدری در شهر سر قسطه گرد آمدند صمیل بن حاتم با سپاهی از مضریان و قیسیان به جنگشان رفت و بسیاری را بکشت. از آن پس یوسف بن عبدالرحمان الفهری بر سراسر اندلس سرزمین‌های آن سوی دریا به استبداد و استقلال به حکومت پرداخت. یمنیان مغلوب شدند و برای انتقام از مضریان چشم به راه حوادث نشستند تا آن‌گاه که عبدالرحمان بن معاویه ملقب به الداخل وارد اندلس شد.

یوسف بن عبدالرحمان الفهری، صمیل بن حاتم بن شمرین ذی الجوشن را به امارت سر قسطه فرستاد. چون مسوده در مشرق آشکار شدند، حباب بن رواحه [بن عبدالله] الزهری در اندلس قیام کرد و دعوت عباسیان آشکار نمود و صمیل را در سر قسطه محاصره نمود. صمیل از یوسف بن عبدالرحمان الفهری یاری خواست ولی یوسف بدین امید که صمیل در این محاصره کشته شود - زیرا کینه او به دل داشت - به یاری‌اش برنخاست. اما قیسیان به یاری او آمدند و حباب<sup>۱</sup> را از آنجا براندند. چندی بعد صمیل از سر قسطه برفت و حباب بازگشت و شهر را بگرفت. یوسف بن عبدالرحمان الفهری صمیل را امارت طلیطله داد و در آنجا بیود تا وقایع عبدالرحمان الداخل پیش آمد. و ما بدان اشارت خواهیم کرد.

#### آمدن عبدالرحمان الداخل به اندلس و تجدید دولتی در آن سرزمین

چون در مشرق بنی امیه را آن رسید که رسید و بنی عباس خلافت را از آنان بستند و از تخت فرمانروایی فروافکندند و مروان بن محمد<sup>۲</sup> آخرین خلیفه بنی امیه در سال ۱۳۲ کشته شد، بنی عباس، آل مروان را در هر جای که یافتند کشتند حتی در زیرزمین هم به جستجویشان پرداختند.

یکی از بنی امیه که توانست از مهلکه بگریزد، عبدالرحمان بن معاویه بن هشام بن

۱. متن: حباب

۲. متن: عبدالله بن محمد بن مروان

عبدالملک بن مروان بود، که قوم او در مغرب بدو امید سروری داشتند و به سبب علاماتی که در او می‌دیدند<sup>۱</sup> او را بر مسلمة بن عبدالملک ترجیح می‌دادند.

چون عبدالرحمان بن معاویه خود این سخنان را شنیده بود همواره در آرزوی رفتن به مغرب بود اینک بگریخت و خویشتن به مغرب افکند و بر خویشاوندان مادری خود، قبیله نَفْزَه<sup>۲</sup> فرود آمد. اینان از بربرهای طرابلس بودند.

عبدالرحمان بن حبیب بن عقبه از آمدن او خبر یافت و این عبدالرحمان پیش از این دو پسر ولید بن عبدالملک را که به افریقیه آمده بودند کشته بود.

عبدالرحمان بن معاویه به میان قبایل مغیله و به قولی مکناسه در آمد. بعضی هم می‌گویند به قبیله زنانه پیوست. در هر حال او را به خوبی پذیرا آمدند و او در میان قبایل بربر جایی مطمئن یافت. آن‌گاه به ملیله رفت و بدر غلام خود را به نزد موالی و شیعیان مروانین که در اندلس بودند فرستاد. بدر با آنان به گفتگو پرداخت و آنان نیز به اندلس دعوتش کردند و به ترویج او کوشیدند.

این وقایع مصادف ایامی بود که میان یمنیان و مضریان فتنه برخاسته بود. و یمنیان بدو گرایش یافتند بدر بازگردید و خبر بگرفت و او در سال ۱۳۸ در ایام خلافت ابوجعفر المنصور از دریای میان مغرب و اندلس گذشت و در ساحل در مُنْکَب<sup>۳</sup> فرود آمد. جماعتی از مردم اشبیلیه نزد او آمدند و بیعت کردند. سپس به ریه<sup>۴</sup> در آمد. عامل آنجا عیسی بن مساور<sup>۵</sup> با او بیعت نمود. آن‌گاه به شدونه بازگشت در آنجا غیاث بن علقمه اللخمی به او دست بیعت داد. سپس به مورور آمد و ابوالصبح یحیی بن یحیی با او بیعت کرد. پس به قرطبه رخت کشید و در آنجا یمنیان با او بیعت نمودند.

خبر به والی اندلس یوسف بن عبدالرحمان الفهری رسید. او در آن هنگام در جلیقیه به غزا رفته بود. سپاه بازآورد و به قرطبه راند. وزیرش صمیل بن حاتم به تلطف با عبدالرحمان بن معاویه اشارت کرد و گفت اگر نتوانست به ملاطفت چاره او کند آن‌گاه راه گذر پیش گیرد.

عبدالرحمان بن معاویه از منکب به مالقه رفت در آنجا با او بیعت کردند، سپس به

۱. از زبان مردی یهودی شایع شده بود که مردی قرشی به نام عبدالرحمان که دو گیسو دارد، بر اندلس غلبه خواهد یافت و او را چنین نشانی بود. رک. البیان المغرب، ج ۲، ص ۴۱.

۲. متن: نفره

۳. متن: سند

۴. متن: رجب

۶. متن: عتاب

۵. متن: مسور

رنده و شریش و اشبیلیه درآمد و در همه جا دست بیعتش دادند و از هر سو سیل مرد و مال به سوی او روان شد. چنانکه برای یوسف بن عبدالرحمان جز فهریان و قیسیان هیچ کس نماند و این به سبب وجود صمیل بن حاتم بود.

عبدالرحمان بر سر او لشکر برد. در خارج شهر قرطبه نبرد در گرفت. یوسف عبدالرحمان الفهری شکست خورد و به غرناطه گریخت و در آنجا حصار گرفت. امیر عبدالرحمان از پی او برفت و با او جنگ در پیوست. یوسف اظهار مصالحه نمود. پیمان چنان نهادند که او در قرطبه بماند و از آنجا خارج نشود ولی یوسف پیمان بشکست. و در سال ۱۴۱ به طلیطله رفت و قریب به بیست هزار تن از بربرها بر او گرد آمدند. امیر عبدالرحمان، عبدالملک بن عمر المروانی را که به تازگی از مشرق نزد او آمده بود به جنگش فرستاد. پدرش عمر پسر مروان بن الحکم بود و او در کفالت برادر خود عبدالعزیز در مصر می زیست. چون عمر در سال ۱۱۵ هلاک شد، عبدالملک در مصر ماند و چون مسووده به سرزمین مصر داخل شدند، عبدالملک با ده مرد از مصر بیرون آمد و آهنگ اندلس نمود. این ده مرد که از خاندان او بودند به دلیری و جنگاوری شهره بودند. چون به امیر عبدالرحمان پیوست، امیر عبدالرحمان او را امارت اشبیلیه داد و پسرش عمر بن عبدالملک را امارت مورور.

یوسف بن عبدالرحمان الفهری لشکر بیاورد و دو فریق جنگ آغاز کردند. عاقبت در لشکر یوسف شکست افتاد و او بگریخت و یکی از یارانش در ناحیه طلیطله او را به قتل رسانید و سرش را بیرید و نزد امیر عبدالرحمان آورد. با مرگ یوسف کار عبدالرحمان بن معاویه استقرار پذیرفت و به قرطبه مستقر شد و قصر و مسجد جامع ساخت که در آن هشتاد هزار دینار هزینه کرد ولی پیش از پایان یافتنش بمرد.

امیر عبدالرحمان چند مسجد دیگر بنا کرد و جماعتی از اهل بیت او از مشرق نزد او آمدند. او در آغاز، خطبه به نام ابوجعفر المنصور عباسی می خواند ولی چون در اندلس جای پا استوار کرد نام منصور از خطبه بینداخت و آن قدرت و شوکت آل مروان را که در مشرق از میان رفته بود تجدید نمود. طرفداران بنی عباس را که در نواحی اندلس بودند قلع و قمع کرد و نام عباسیان را از منبرها برفکنند و راه آمد و شد داعیان را بیست.

امیر عبدالرحمان در سال ۱۷۲ بمرد. او را عبدالرحمان الداخل می گفتند. زیرا نخستین ملوک بنی مروان بود که به اندلس داخل شد. و ابوجعفر المنصور وقتی از

کارهای او آگاه شد که چگونه و بی‌هیچ آلتی و عدتی و یار و مددکاری از مشرق قدم به اندلس نهاده و آن همه خطرات را تحمل کرده است، و بر فرمانروای آن دیار غلبه یافته و به نیروی عزم جزم خویش ملک از او بسته است، او را صقر (= بازشکاری) قریش نامید.

عبدالرحمان الداخل خود را امیر می‌خواند. فرزندانش نیز امیر خوانده می‌شدند و هیچ‌یک را امیرالمؤمنین نمی‌گفتند. تا نوبت به عبدالرحمان الناصر، هشتمین آنها رسید او خود را امیرالمؤمنین خواند و از آن پس فرزندان او به توارث یکی پس از دیگر امیرالمؤمنین نامیده شدند.

فرزندان عبدالرحمان الداخل را در اندلس دولتی عظیم پدید آمد، دولتی کامکار و متمتع. این دولت تا سال‌هایی بعد از قرن چهارم ادامه داشت و ما از آن سخن خواهیم گفت.

بدان هنگام که مسلمانان سرگرم کار عبدالرحمان الداخل بودند و در پی بنیان نهادن اساس دولت او، خلافت مشرق نیز نیرومند گردید و قدرتی تمام یافت. از آن سو نیز فرویلا<sup>۱</sup> برادر<sup>۲</sup> الفونسو<sup>۳</sup> بسیج کرده به مرزهای بلاد مسلمانان روی آورد و هرچه مسلمانان گرفته بودند بازپس ستند. چون شهر لکه<sup>۴</sup> و پرتغال<sup>۵</sup> و سموره و سلمنقه و قشتاله (کاستیل) و شقوبیه<sup>۶</sup> تا بلاد جلیقه. تا آن‌گاه که منصور بن ابی عامر رئیس دولت بار دیگر آنها را فتح کرد و ما در اخبار او خواهیم آورد.

عبدالرحمان الداخل چون در اندلس استقرار یافت خطبه به نام ابوجعفر المنصور می‌خواند ولی چون جای پای استوار کرد، چنان‌که گفتیم او را خلع نمود.

هشام بن عروه<sup>۷</sup> القهری علیه امیر عبدالرحمان در طلیطله علم مخالفت برافراشت و همچنان در مخالفت خویش پای می‌فشرد. امیر عبدالرحمان در سال ۱۴۷<sup>۸</sup> غلام خود بدر و تمام بن علقمه را به نبرد او فرستاد. آن دو او را محاصره کردند. حیوة بن الولید الیحصبی<sup>۹</sup> و هشام بن حمزة بن عبیدالله<sup>۱۰</sup> بن عمر [بن الخطاب] نیز با او بودند. بدر و تمام در جنگ پیروز شدند و همه را بگرفتند و به قرطبه آوردند و بردار کردند.

۳. متن: ادفونش

۵. متن: بریعال

۸. متن: ۱۴۹

۲. متن: پسر

۴. متن: مذیرلک، شاید نصحیف شده مدینه لکه باشد.

۷. متن: عذروعبدریه

۱۰. متن: عبدالله

۱. متن: فرویله

۶. متن: مقونیه

۹. متن: الحصبی

در سال ۱۴۶<sup>۱</sup> علاء بن مغیث الجذامی<sup>۲</sup> از افریقیه در حرکت آمد و در باجه از بلاد اندلس فرود آمد و به ابوجعفر المنصور دعوت کرد، مردمی نیز بر او گرد آمدند. امیر عبدالرحمان بر سر او لشکر کشید، در نواحی اشبیلیه چند روز با او جنگ کرد. علاء منهزم شد و هفت هزار تن از یارانش کشته شدند. عبدالرحمان سر بسیاری از آنان را به قیروان و مکه فرستاد و آنها را در نهران در میان بازارهای آن شهرها افکندند، با سرهایی که به بازار مکه افکندند علمی سیاه و نیز نامه‌یی که ابوجعفر المنصور به علاء نوشته بود همراه بود.

آن‌گاه سعید الیحصبی معروف به مطری در ناحیه لبله به خونخواهی یمینانی که با علاء کشته شده بودند قیام کرد و اشبیلیه را بگرفت. امیر عبدالرحمان بر سر او لشکر آورد، سعید در دژی پناه گرفت، امیر عبدالرحمان او را محاصره نمود. غیاث<sup>۳</sup> ابن علقمة اللخمی که در شدونه بود مطری را مدد فرستاد. ولی عبدالرحمان غلام خود بدر را فرستاد تا راه بر آنها بگرفتند و مدد به مطری نرسید.

امیر عبدالرحمان محاصره قلعه را به دراز کشانید. مطری در یکی از روزها که به جنگ بیرون آمده بود کشته شد. کسانی که در قلعه بودند خلیفه بن مروان را بر خود امیر ساختند. عاقبت امان خواستند. امیر عبدالرحمان امانشان داد و قلعه را ویران نمود و خلیفه بن مروان را بکشت. آن‌گاه برای نبرد با غیاث به جانب شدونه راند. یاران غیاث نیز امان خواستند. امیر عبدالرحمان امانشان داد و به قرطبه بازگشت. آن‌گاه در کوره جیان عبدالرحمان بن خراشه الاسدی خروج کرد. امیر عبدالرحمان لشکر بر سر او فرستاد. یارانش از گردش پراکنده شدند و او خود امان خواست و امانش داد.

در سال ۱۵۰<sup>۴</sup> غیاث بن المسیر الاسدی<sup>۵</sup> خروج کرد. عامل باجه سپاهی گرد کرد و به سوی او راند و منهزمش ساخت و او را بکشت و سرش را نزد امیر عبدالرحمان به قرطبه فرستاد. در این سال امیر عبدالرحمان ساختن باروی قرطبه را آغاز کرد.

آن‌گاه مردی در مشرق اندلس از میان بربرهای مکناسه خروج نمود. او شقنابن عبدالواحد نام داشت، کودکان را تعلیم می‌داد و مدعی بود که او از فرزندان حسین

۱. متن: ۱۴۹

۲. متن: الیحصبی

۳. متن: عتاب

۴. متن: ۱۰۵

۵. متن: غیاث بن المستبد الاسدی

الشهید است و نامش عبدالله بن محمد است. او به شنت<sup>۱</sup> بریه رفت و خلقی از بربر بر او گرد آمدند و به جدال امیر عبدالرحمان بیرون آمد. شقنا به کوه گریخت و در آنجا پناه گرفت.

امیر عبدالرحمان بازگشت و حیب بن عبدالملک [بن عمر بن الولید بن عبدالملک] را امارت طلیطله داد و حیب سلیمان بن عثمان بن مروان بن عثمان ابان بن عثمان بن عفان را بر شنت بریه گمارد. شقنا با سلیمان به نبرد پرداخت و او را به قتل رسانید و بر همه ناحیه قوریه<sup>۲</sup> مسلط شد. در سال ۱۵۲ امیر عبدالرحمان خود را به جنگ او بسیج کرد. ولی بر او دست نیافت و شقنا از شهری به شهری می‌رفت و سپاه عبدالرحمان را مانده ساخت تا به دژ شیطران<sup>۳</sup> مقام گرفت. این دژ در جبال بلنسیه است. امیر عبدالرحمان در سال ۱۵۶ خود به سوی او رفت. پسر خویش سلیمان بن عبدالرحمان را به جای خود نهاد. در این حال خبر رسید که مردم اشبیلیه عصیان کرده‌اند و این عصیان به سرکردگی حیوة بن ملامس<sup>۴</sup> و عبدالغافر<sup>۵</sup> الیحصبتی به همدستی یمینان بود. امیر عبدالرحمان از نبرد شقنا بازگشت و حادثه اشبیلیه او را بیمناک نمود. پس عبدالملک بن عمر را به جنگشان فرستاد. یاران عبدالملک دل بر مرگ نهاده حمله کردند، عصیانگران اشبیلیه منهزم شدند. عبدالملک بن عمر کشتار بسیار کرد. آنگاه به نزد امیر عبدالرحمان آمد. عبدالرحمان او را سپاس گفت و پاداشی نیک داد و دختر او را برای پسر خود به زنی گرفت و او را وزارت خویش داد.

چون سال ۱۶۱ فرا رسید دو تن از یاران شقنا بر او غدر کردند و سرش را برگرفتند و نزد امیر عبدالرحمان آوردند.

در سال ۱۶۲ عبدالرحمان بن حیب الفهری معروف به صقلبی<sup>۶</sup> از افریقیه به اندلس راند تا دعوت به عباسیان کند. او در تدمیر فرود آمد، بریرها بر او گرد آمدند. سلیمان بن یقطان عامل برشلونه بود، عبدالرحمان بن حیب به او نامه نوشت و او را به همدستی خویش فراخواند و سلیمان اجابت نکرد. صقلبی به گوشمال سلیمان، سپاه کشید ولی شکست خورده به تدمیر بازگردید. امیر عبدالرحمان خود لشکری گران از قرطبه به سوی او راند. صقلبی به کوه‌های بلنسیه زد. امیر عبدالرحمان مالی بذل کرد تا یکی از

۳. متن: شیطان  
۶. متن: قلمی

۲. متن: فوریه  
۵. متن: عبدالغفار

۱. متن: شنه  
۴. متن: ملامس، قلاقس

یاران صقلی‌ای او را به ناگاه بکشت و سرش را نزد او فرستاد. امیر عبدالرحمان به قرطبه بازگردید.

سپس دحیه الغسانی در یکی از دژهای البیره خروج نمود. امیر عبدالرحمان شهید بن عیسی را به سوی او فرستاد. شهید، دحیه را به قتل رسانید.

آن‌گاه جماعتی از بربر علم مخالفت برافراشتند و ابراهیم بن شجرة<sup>۱</sup> البرلسی<sup>۲</sup> را بر خود امیر ساختند. عبدالرحمان غلام خود بدر را به جنگ او فرستاد. بدر او را بگرفت و بکشت و آن جماعت را پراکنده ساخت.

در این احوال قائد السلمی از قرطبه به طلیطله گریخت و در آنجا عصیان آغاز کرد. عبدالرحمان حبیب بن عبدالملک [القرشی] را بر سر او فرستاد تا او را محاصره کرد و او در محاصره به هلاکت رسید.

آن‌گاه در سال ۱۶۴ لشکر به سرقسطه برد. سلیمان بن یقطان و حسین بن یحیی<sup>۳</sup> سعد بن عباده در آنجا بودند. ثعلبه بن عبید از سرداران امیر عبدالرحمان آن دو را محاصره کرده بود اما سلیمان پای می‌فشرد و ثعلبه را بگرفت و نزد ملک فرنگان کس فرستاد. او پیامد و سلیمان ثعلبه را به او تسلیم کرد. سپس حسین بر سلیمان بشورید و او را بکشت. و خود به تنهایی مالک سرقسطه گردید. در این احوال امیر عبدالرحمان او را در محاصره گرفت. حسین سر به فرمان آورد. امیر عبدالرحمان به بلاد فرنگ و بشکنس راند و چند دژ مسخر نمود و به وطن خویش بازگشت. حسین بن یحیی در سرقسطه غدر آشکار کرد و پیمان بشکست. امیر عبدالرحمان عامل خود تمام بن علقمه را به جنگ او فرستاد، او جماعتی از یاران حسین بن یحیی را اسیر کرد و امیر عبدالرحمان خود در سال ۱۶۶ برفت و آن شهر را به جنگ بستند و حسین و بسیاری از مردم سرقسطه را به قتل آورد.

در سال ۱۶۸، ابوالاسود محمد بن یوسف بن عبدالرحمان الفهری در اندلس خروج کرد. عبدالرحمان در قسطلونه با او روبه‌رو گردید و منهزمش ساخت و بسیاری از یارانش را بکشت. بار دیگر در سال ۱۶۹ با او مصاف داد و شکستش داد. ابوالاسود محمد بن یوسف در سال ۱۷۰ در قریه‌یی از اعمال طلیطله به هلاکت رسید. برادرش قاسم بن یوسف به جایش نشست. امیر عبدالرحمان با او نیز نبرد کرد و او را در محاصره افکند.

۱. متن: بحرہ

۲. متن: البرانس

۳. متن: عاصی

قاسم بی‌آنکه امان خواسته باشد نزد عبدالرحمان آمد و نیز فرمان قتلش را داد. امیر عبدالرحمان الداخل در سال ۱۷۲ پس از سی‌وسه سال امارت بمرد.

### امارت هشام بن عبدالرحمان الداخل

چون عبدالرحمان الداخل هلاک شد پسر بزرگش سلیمان بن عبدالرحمان والی طلیطله بود و پسر دیگرش هشام بن عبدالرحمان که ولیعهد او نیز بود بر مارده فرمان می‌راند. پسر دیگرش عبدالله البلتسی<sup>۱</sup> در قرطبه بود و او بود که برای هشام بیعت گرفت و خیر مرگ پدر را به او داد. هشام بن عبدالرحمان به قرطبه آمد و زمام دولت به دست گرفت. برادرش سلیمان به رشک آمد و در طلیطله عصیان آشکار کرد. برادرش عبدالله نیز بدو پیوست. هشام کسانی را از پی عبدالله فرستاد تا او را باز پس گردانند ولی بدو نرسیدند. هشام بن عبدالرحمان لشکر به طلیطله برد و برادران را در محاصره گرفت. در این احوال سلیمان از سوی دیگر به قرطبه تاخت ولی به چیزی دست نیافت. هشام پسر خود عبدالملک<sup>۲</sup> را از پی سلیمان فرستاد. سلیمان آهنگ مارده نمود، عامل مارده به نبردش برخاست و منهزمش ساخت. [چون هشام از محاصره طلیطله به قرطبه بازگشت برادرش عبدالله] بی‌آنکه امان خواسته باشد نزد او آمد و سر به فرمان فرود آورد و هشام گرامی‌اش داشت.

هشام بن عبدالرحمان در سال ۱۷۴ پسرش معاویه را به محاصره برادرش سلیمان بن عبدالرحمان به تدمیر فرستاد. او نیز همه آن نواحی را زیر پی سپرد. سلیمان به کوه‌های بلنسیه گریخت و در آنجا پناه گرفت. معاویه نزد پدرش هشام به قرطبه آمد. سلیمان از برادر خود خواست که او را واگذارد تا با زن و فرزند از دریا بگذرد و به ساحل بربر رود. هشام اجازت داد و شصت هزار دینار نیز از میراث پدر بدو داد و بدین مصالحه کردند. سلیمان در کرانه مغرب ماند و برادرش عبدالله نیز بدو پیوست. در این احوال سعید بن الحسین بن یحیی الانصاری در طرطوشه<sup>۳</sup> در شرق اندلس به خلاف هشام برخاست. از آن وقت که پدرش حسین بن یحیی کشته شده بود، او بدین ناحیه آمده بود و در آنجا پناه گرفته بود. او تعصب یمانی داشت و به یمانیان دعوت

۱. متن: المسکین

۲. متن: عمیدالملک

۳. متن: طرسوسه



می‌نمود. پس طرطوشه را گرفته و یوسف القیسی<sup>۱</sup> عامل آنجا را رانده بود. موسی بن فرتون<sup>۲</sup> که تعصب مضرری داشت به معارضه او برخاست و برای هشام بن عبدالرحمان دعوت آغاز کرد.

همچنین مطروح بن سلیمان بن یقظان در شهر برشلونه خروج کرد و سرقسطه و وشقه<sup>۳</sup> را بگرفت. در این ایام هشام [بن عبدالرحمان] سرگرم کار برادران خود [سلیمان و عبدالله] بود. چون از آن مهم فراغت یافت، ابوعثمان عبیدالله بن عثمان را با سپاهی بر سر مطروح فرستاد. و او را در سرقسطه چند روز محاصره نمود. سپس از محاصره دست برداشت و به طرسونه<sup>۴</sup>، در همان نزدیکی فرود آمد و در تحیفه اقامت گزید. سپس یکی از یاران مطروح او را به غدر بکشت و سرش را برای ابوعثمان آورد، او نیز سر را برای هشام فرستاد. ابوعثمان عبیدالله به سرقسطه رفت و آنجا را در تصرف آورد. سپس به دارالحرب (سرزمین کفار) به غزا رفت و آهنگ البه و ناحیه قلاع نمود و با دشمن روبه‌رو گردید و بر او ظفر یافت و چند شهر را بگشود، این واقعه در سال ۱۷۵ اتفاق افتاد.

آن‌گاه امیر هشام بن عبدالرحمان سپاهی به سرداری یوسف بن بخت<sup>۵</sup> [الفارسی] به جلیقیه<sup>۶</sup> فرستاد. او با پادشاه جلیقیه برمودو<sup>۷</sup> روبه‌رو شد و لشکرش را بشکست و از دشمن بسیاری را بکشت.

در این سال مردم طلیطله به طاعت امیر هشام بن عبدالرحمان درآمدند و این به هنگامی بود که او برادران خود را از آنجا فرا خوانده بود. هشام امانشان داد و پسر خود حکم بن هشام را به امارت آن دیار گسیل داشت. او نیز آن ناحیه را در ضیبط آورد و در آنجا بماند.

در سال ۱۷۶ امیر هشام بن عبدالرحمان وزیر خود عبدالملک بن عبدالواحد بن مغیث را به جنگ روم فرستاد او به البه و ناحیه قلاع رسید و در نواحی آن کشتار بسیار کرد. آن‌گاه امیر هشام بن عبدالرحمان بار دیگر او را با سپاهی به اربونه و جرنده گسیل داشت در آنجا دو جا نیز کشتار بسیار کرد و قدم به سرزمین شیطانیه<sup>۸</sup> نهاد و با غنایم بی حساب

۳. متن: واشقه

۶. متن: جلیقه

۲. متن: فرقوق

۵. متن: نحیه

۸. متن: سلطانیه

۱. متن: العبسی

۴. متن: طرطوسه

۷. متن: ابن منده

بازگردید. پادشاه از بَشْکَنْس و ملوکی که در همسایگی او بودند مدد خواست. عبدالملک همه را در هم شکست.

هشام‌بن عبدالرحمان این بار سپاهی به سرداری عبدالکریم‌بن عبدالواحد به بلاد جلیقیه فرستاد. این سپاه نیز کشتار بسیار کرد و با غنایم فراوان بازگردید.

همچنین در این سال در تاکرونا<sup>۱</sup> فتنه‌ی عظیم برخاست. تاکرونا بلاد رنده است از اندلس. بربرها که در آن دیار بودند سر از طاعت برتافتند. امیر هشام‌بن عبدالرحمان، سپاهی به سرداری عبدالقادر بن ابان بن عبدالله از موالی معاویه بن ابی سفیان بر سرشان فرستاد. او برفت و آنان را نابود ساخت و شهرهایشان را ویران نمود. آن معدود که مانده بودند بگریختند و به میان قبایل دیگر رفتند. تاکرونا مدت هفتاد سال خالی از سکنه و بی هیچ کشت و زرعی بیفتاد.

در سال ۱۷۹ هشام‌بن عبدالرحمان، سپاهی به سرداری عبدالملک‌بن عبدالواحد بن مغیث به جلیقیه فرستاد. این سپاه به استرقه<sup>۲</sup> رسید. پادشاه جلیقیان سپاه گرد آورد و از پادشاهان دیگر یاری خواست ولی جنگ ناکرده بازگردید. عبدالملک از پی او روان شد و به بلاد جلیقیه در آمد. سپاه او با سپاه دیگری که هشام به ناحیه دیگر فرستاده بود به یکدیگر رسیدند و دست‌به‌دست هم داده در آن بلاد کشتار بسیار کردند. سپاهیان فرنگان راه بر آنان گرفتند و بر آنان دستبرد زدند ولی مسلمانان تندرست و پیروز از آن سرزمین بیرون آمدند.

### حکومت حَکَم‌بن هشام‌بن عبدالرحمان

هشام‌بن عبدالرحمان در سال ۱۸۰ درگذشت. هفت سال و به قولی هشت سال امارت راند، اهل خیر و صلاح بود. به غزو و جهاد بسیار می‌رفت. او بود که بنای جامع قرطبه را که پدرش آغاز کرده بود به پایان آورد. از جمله کارهای نیک او یکی آن بود که صدقات را برطبق کتاب خدا و سنت پیامبرش گرد می‌آورد. چون هشام از دنیا برفت پسرش حَکَم به جایش نشست. او بر شمار بردگان خویش بسیار درافزود و اسبان آماده بر در سرای خویش بداشت. و چون جای پای استوار کرد خودکامگی پیشه گرفت. در آغاز امارتش، عمش<sup>۳</sup> عبدالله البلنسی که در مغرب بود علیه او برخاست. او از ناحیه برالعدوه در

۱. متن: تاکندا

۲. متن: میورقه

۳. متن: برادرش

مغرب از دریا بگذشت و به بلنسیه رفت و آنجا را تصرف نمود. برادرش سلیمان نیز که در طنجه بود بدو پیوست. حکم یک سال با دو عم خود، عبدالله بلنسی [و سلیمان] نبرد کرد. تا عاقبت بر سلیمان ظفر یافت و او در سال ۱۸۴ بکشت. عبدالله در بلنسیه ماند و دست از فتنه و آشوب برداشت و یحیی بن یحیی الفقیه و دیگران را نزد حکم فرستاد تا میانشان طرح صلح افکنند. در سال ۱۸۶ میانشان صلح برقرار شد.

در آن هنگام که میان حکم و سلیمان و عبدالله عموهای او فتنه برخاسته بود، فرنگان فرصت مغتنم شمرده سپاه گرد آورده و آهنگ برشلونه کرده بودند و در سال ۱۸۵ آنجا را در تصرف آورده و لشکر مسلمانان را از آنجا دور کرده بودند. در سال ۱۸۰ حکم بن هشام، سپاهی به سرداری عبدالکریم بن مغیث به بلاد جلیقیه فرستاد. عبدالکریم در آنجا کشتار بسیار کرد. گروهی دشمن از تنگه‌های کوهستان از پشت سر قصد او کردند. عبدالکریم بازگشت و سپاه خود تعبیه داد و جنگ در پیوست و بر آنان پیروز گردید و به بلاد اسلام بازگشت.

در سال ۱۸۱ بهلول بن مرزوق در ناحیه نغر عصیان کرد و سرقسطه را بگرفت و عم حکم بن هشام، عبدالله البلسی نیز به سرقسطه آمد، چنانکه آوردیم. نیز در همین سال عبیده بن حمید در طلیطله سر به شورش برداشت. سردار حکم، عمرو بن یوسف در شهر طلیبیره بود. هشام به او نوشت که آنان را در محاصره آورد، آن‌گاه یکی از بنی مخشی را که از مردم طلیطله بودند برانگیخت تا به ناگاه عبیده را کشتند و سرش را نزد عمرو بن فرستادند. عمرو بن نیز سر را به نزد حکم بن هشام فرستاد.

عمرو بن پسران مخشی را نزد خود به قرطبه فرود آورد ولی بربرهایی که در طلیبیره بودند به خونخواهی عبیده آنها را کشتند. عمرو بن نیز باقی را بکشت و آن ناحیه آرامش یافت.

عمرو بن پسر خود یوسف را بر تطلیه<sup>۱</sup> امارت داد و در سال ۱۸۷ گروهی از مردم دلیر و جنگاور اندلس از آنجا بیرون رفته به فرنگان پیوسته بودند. اینان فرنگان را به تسخیر تطلیه ترغیب کردند و فرنگان به تطلیه آمدند و آنجا را تصرف کردند و امیر آن یوسف بن عمرو را اسیر کردند و در صخره قیس<sup>۲</sup> حبس نمودند. عمرو بن چون خبر بشنید بر فور به سرقسطه رفت تا آنجا را از تعرض دشمن نگاه دارد و سپاهی به سرداری

۱. متن: طلیطله

۲. متن: قیسر

پسر عم خود به تطیله فرستاد. او دشمن را شکست داد و به صخره قیس رفت، فرنگان را یارای مدافعت نبود. مسلمانان یوسف بن عمروس را از بند برهانیدند و این بر آوازه عمروس در افزود.

### واقعه ربض

حکم بن هشام در آغاز امارتش غرق در لذت خود بود. اهل علم و ورع چون یحیی بن یحیی اللیثی و طالوت الفقیه و جز ایشان در قرطبه جمع شدند و به خلاف او برخاستند. چون حکم به دفاع از خود پرداخت او را خلع کردند و با محمد بن القاسم عم هشام بن [حمزه] بیعت کردند. او در ربض غربی قرطبه در محله‌ی متصل به قصر می‌زیست. حکم در سال ۱۸۷ آنجا را محاصره کرد و با آنان پیکار نمود و بر آنان پیروز شد و همه را پراکنده ساخت آن‌گاه خانه‌ها و مسجدهایشان را ویران نمود. آنان به فاس گریختند و از آنجا به اسکندریه رفتند و جماعتی از ایشان در آنجا ماندند تا آن‌گاه که در آن سرزمین آشوب‌ها برپا نمودند و عبدالله بن طاهر صاحب مصر به اسکندریه سپاه برد و شهر را بگشود و آنان را به جزیره اقریطش راند. چنان‌که آوردیم. رئیس اینان ابو حفص عمر البلوطی بود، او همچنان بر آنان فرمان می‌راند و پس از او فرزندانش جای او بگرفتند، تا آن‌گاه که فرنگان آن جزیره را از ایشان بستند.

### واقعه حفره در طلیطله

مردم طلیطله همواره با امراء در نزاع بودند و در حراست شهر خویش استوار. تا آنجا که حکم از آن همه عصیان ملول گردید و عمروس بن یوسف را از ثغر فراخواند. عمروس از مردم وشقه بود و به مولد مشهور بود. حکم با او به گفتگو پرداخت تا راهی بیابد و عصیان مردم طلیطله را چاره کند. پس فرمان امارت طلیطله به نام او نوشت. عمروس به طلیطله آمد و خود را به مردم نزدیک ساخت چنان‌که بدو اطمینان یافتند. روزی عمروس به حيله‌گری چنان پیشنهاد کرد که حکم را خلع کنند و دیگری از بنی‌امیه را به امارت بردارند. آن‌گاه گفت که تا اصحاب امیر در میان شما نباشند و آزارتان ندهند، چنان می‌بینیم که شهرکی بنا کنیم و من و اصحاب امیر بدانجا نقل کنیم. مردم موافقت کردند و او آنچه می‌خواست به انجام رسانید. چندی گذشت حکم به عامل خود که در ثغر

شمالی بود در خفا پیام داد که کسی را نزد او فرستد و از هجوم کفار به بلاد اسلام شکایت کند و از او یاری خواهدد، او نیز چنان کرد. حکم به سرداری پسرش عبدالرحمان و همراه با وزراء و سران ملک سپاهی روان کرد. این سپاه می‌بایست از طلیطله بگذرد عبدالرحمان نیز سپاه را از ورود به شهر منع نمود. در این حال از سوی آن عامل که خبر از هجوم کفار داده بود، خبری دیگر رسید که خداوند شرکفار را مرتفع نموده و آنان بازگشته‌اند. عبدالرحمان عزم آن کرد که سپاه خود بازگرداند. عمروس مردم شهر را گفت: اکنون صواب آن است که به دیدار عبدالرحمان برویم و از او سپاس گوئیم و اگر آنان نیایند او خود به تنهایی خواهد رفت. مردم پذیرفتند و جمعی از وجوه مردم شهر به نزد عبدالرحمان آمدند، خادم حکم نامه او را چنان‌که کس ندانست در دست عمروس نهاد و در آن نامه آمده بود که با مردم طلیطله چه کند.

آن‌گاه عمروس از مردم خواست که عبدالرحمان را به شهر دعوت کنند تا او و سپاهیان قدرت رزمی آنان را بنگرند، مردم پذیرفتند. عمروس امیرزاده را به سرای خود درآورد و مردم به سلام او آمدند.

عمروس روز دیگر چنان شایع ساخت که امیرزاده عبدالرحمان می‌خواهد سوری بزرگ برپا کند و همه مردم شهر را بر سفره خویش مهمان نماید و سپس به مهیا کردن برگ مهمانی پرداخت و در یکی از روزها مردم را دعوت کرد و چنان نهاد که تا سبب ازدحام نگردد از یک در به درون آیند و از در دیگر بیرون روند.

چون مهمانان آمدن گرفتند جماعتی آنان را می‌ربودند و به حفره‌یی که در قصر کنده بودند می‌انداختند و آنجا سرشان را می‌بریدند تا جمع کثیری بدین حيله کشته شدند. باقی دریافتند و بگریختند ولی از آن پس سر به فرمان آوردند تا ایام آشوب فرار رسید و ما بدان اشارت خواهیم کرد.

در همین سال ۱۹۰ اصیغ بن عبدالله در ماردی خروج کرد و عامل حکم را از آنجا براند. حکم لشکر برد و شهر را محاصره کرد در این حال خبر یافت که مردم قرطبه عصیان کرده‌اند. بر فوریه قرطبه بازگشت خلقی بسیار از مردم شهر بکشت. سپس اصیغ را نیز امان داد و به قرطبه آورد و در آنجا نگهداشت.

در سال ۱۹۲ رودریک<sup>۱</sup> پسر شارلمانی<sup>۲</sup> پادشاه فرانسه سپاهی گرد آورد و آهنگ محاصره طرطوشه نمود. حکم‌بن هشام پسر خود عبدالرحمان را با لشکری بفرستاد تا او را منهزم نمود و خداوند در پیروزی را به روی مسلمانان بگشود.

در سال ۱۹۴ بار دیگر اهل مارهه عصیان کردند و حکم سه سال با ایشان در نبرد بود. همچنین فرنگان در مرزها دست‌اندازی‌ها نمودند. در سال ۱۹۶ حکم بدان سولشکر کشید و دژها را بگشود و آن نواحی را ویران نمود و خلق کثیری را بکشت و اسیر کرد و اموال بسیار به تاراج برد و پیروزمند بازگردید.

حکم در سال ۲۰۰ سپاهی به سرداری حاجب عبدالکریم بن مغيث به بلاد فرنگان فرستاد او نیز برفت و به هر جا رسید ویران ساخت و هر چه یافت به تاراج برد و چند دژ را نیز از بن برکند. پادشاه جلیقیه با سپاهی عظیم بیامد بر کنار نهر [اردن] میان دو سپاه نبرد در گرفت و چند روز ادامه یافت. مسلمانان در این نبرد پیروزی‌های عظیم حاصل کردند و سیزده شب در آنجا درنگ کردند. سپس باران‌ها باریدن گرفت و آب نهر بالا آمد. مسلمانان پیروزمند بازگردیدند.

#### مرگ حکم و امارت عبدالرحمان بن الحکم الاوسط

حکم‌بن هشام در پایان سال ۲۰۶ پس از بیست‌وهفت سال حکومت بمرد. از میان امرای اندلس او نخستین کسی بود که سپاهی منظم تشکیل داد. در سپاه خود مزدوران را به کار گرفت و سلاح گردآورد و سازوبرگ نبرد ساخت و بر شمار حشم و حواشی بسی در افزود و بر در سرای خود اسبان آماده به زین و لگام بداشت و بردگان بسیار خرید. او بردگان خود را گنگان می‌خواند زیرا زبان او را نمی‌دانستند و شمار آنان به پنج هزار تن رسیده بود. حکم خود همهٔ امور ملک را به دست داشت. او را جاسوسانی بود که احوال مردم را زیر نظر داشتند. فقها و علما و صالحان را به خود نزدیک می‌ساخت و نیز او نخستین کسی بود از امرای اندلس که سفارش کرد پس از او اعقابش به امارت نشینند. چون حکم از دنیا رفت پسرش عبدالرحمان به جای او نشست. در آغاز امارتش عموی پدرش عبدالله البلسی بر او خروج کرد و به تدمیر رفت و از آنجا عازم قرطبه

۱. متن: لزریق

۲. متن: فارله

گردید. عبدالرحمان علیه او بسیج سپاه کرد ولی عبدالله جنگ ناکرده به بلنسیه بازگردید و چندی بعد بمرد. عبدالرحمان فرزندان و عیالاتش را به قرطبه برد. عبدالرحمان بن الحکم در آغاز ولایتش به جلیقیه لشکر برد و از دارالملک دور شد و مدت غیبتش به دراز کشید. در این لشکرکشی از امم مسیحی خلق بسیاری را بکشت و بازگردید.

در سال ۲۰۶ زریاب<sup>۱</sup> مغنی از موالی مهدی عباسی و شاگرد<sup>۲</sup> ابراهیم الموصلی نزد او به اندلس آمد. نام زریاب علی بن نافع بود. [و کنیه اش ابوالحسن]. عبدالرحمان به پیشباز او رفت و در اکرامش مبالغه نمود. زریاب در نزد او در نهایت آسایش و عزت بزیست. صناعت موسیقی اندلس میراث او است. فرزندان او چند بر جای نهاد بزرگترینشان عبدالرحمان بود. او نیز در موسیقی استاد بود.

در سال ۲۰۷ در ثغر اتفاقی افتاد و آن چنان بود که حکم عامل آن دیار به نام ربیع را بگرفت و زنده بردار کرد، زیرا شنیده بود که مردی ستمگر است. حکم پس از این واقعه بمرد. کسانی که اموالشان را ربیع گرفته بود برای دادخواهی به قرطبه آمدند. بیش تر اینان از مردم البیره بودند.

متظلمان بر در قصر امیر اجتماع کرده بانگ و خروش می نمودند. عبدالرحمان کسانی را فرستاد که آنان را خاموش سازند چون نپذیرفتند سپاهیان برایشان تاختند و جمعی را کشتند و باقی به البیره گریختند. عبدالرحمان از پی شان روان گردید و بسیاری دیگر را نیز به قتل آورد.

هم در این سال میان مضریان و یمنیان [در شهر تدمیر] فتنه‌یی پدید آمد و با یکدیگر به قتال پرداختند. در این نزاعها سه هزار نفر کشته شدند. عبدالرحمان بن الحکم، یحیی بن عبدالله بن خالد را با سپاهی عظیم بفرستاد تا آن فتنه فرونشست و دست از کشتار یکدیگر برداشتند ولی چون سپاه بازگشت بار دیگر منازعه آغاز شد و این وضع هفت سال دوام یافت.

در سال ۲۰۸ حاجب خود عبدالکریم بن عبدالواحد بن مغیث را به البه و قلاع فرستاد و بسیاری از بلاد را ویران نمود و بسیاری از دژها را بگشود. و با برخی نیز به پرداخت جزیه و آزادی اسیران مصالحه کرد و پیروزمند بازگردید.

۱. متن: زراب

۲. متن: معلم

در سال ۲۱۳ اهل ماردۀ عصیان کردند و عامل خود را کشتند. عبدالرحمان بن الحکم سپاه فرستاد و آن شهر را بگشودند و مردم را به طاعت بازآوردند و از آنان گروگان گرفتند و باروها را ویران نمودند و بازگشتند. سپس عبدالرحمان فرمان داد تا سنگ‌های بارو را به رودخانه ریختند و بار دیگر مردم خلافت آشکار کردند و عامل خود را اسیر کردند و باز باروها را اصلاح نمودند. عبدالرحمان در سال ۲۱۴ بار دیگر به ماردۀ سپاه برد و شهر را محاصره کرد و مردم به دفاع پرداختند. عبدالرحمان در سال ۲۱۷ باردیگر آن شهر را محاصره نمود باز مردم به دفاع پرداختند تا سال ۲۲۰ که شهر را بگشود. بقایایی از آنان با محمود بن عبدالجبار به منت شلو<sup>۱</sup>ط گریختند. عبدالرحمان سپاهی به تعقیبشان فرستاد ولی محمود بن عبدالجبار به دارالحرب رفت و بر یکی از دژهای آنجا مستولی شد و پنج سال در آنجا درنگ کرد. تا آن‌گاه که الفونسو<sup>۲</sup> پادشاه جلیقیه او را در محاصره گرفت و دژ را بگشود و در سال ۲۲۵ محمود و همه یارانش را بکشت.

در سال ۲۱۵ در شهر طلیطله هاشم الضراب که در واقعۀ ریض نیز شرکت داشته بود، خروج کرد و نیرومند شد و جمعی بر او گرد آمدند. هاشم به شهر شنت بریه حمله آورد. عبدالرحمان بن الحکم سپاهی به مقابله او فرستاد ولی این سپاه کاری از پیش نبرد. به ناچار لشکرهای دیگری فرستاد و در نواحی روریه<sup>۳</sup> پس از نبردی منتهزمش نمودند. هاشم و بسیاری از یارانش کشته شدند [مردم طلیطله همچنان به مخالفت خویش باقی ماندند. عبدالرحمان برادر<sup>۴</sup> خود امیه را به محاصره شهر فرستاد. اینان مدتی شهر را محاصره کردند. آن‌گاه محاصره را پایان داد [و میسر را با سپاهی] به قلعه رباح<sup>۵</sup> آورد. مردم طلیطله آهنگ آن کردند که میسر را فروگیرند. میسر در یافت و جماعاتی را فرود آورد. و بر سر راهشان به کمین فرستاد]. چون مردم طلیطله برای حمله و تاراج به قلعه رباح رسیدند، آنان که کمین گرفته بودند بیرون جستند و بسیاری را کشتند [چون سرهای کشتگان را نزد میسر آوردند از کثرت آنها بر خود بلرزید] و غمگین شد و پس از چندی بمرد.

عبدالرحمان بار دیگر سپاهی به محاصره طلیطله فرستاد این بار نیز بر آن ظفر نیافت، و کسانی که در قلعه رباح کمین گرفته بودند هرچند گاه شهر را محاصره می‌کردند.

۳. متن: دورته

۲. متن: اذفونش

۱. متن: ملت شلو<sup>ط</sup>

۵. متن: رباح

۴. متن: پسر



آن‌گاه عبدالرحمان برادر خود ولیدبن الحکم را در سال ۲۲۲ به محاصره طلیطله فرستاد. و این محاصره چنان بود که مردم شهر مشرف به هلاک شدند و از مدافعه بازماندند. این بار شهر تسخیر شد و مردم شهر تسلیم شدند. ولیدبن الحکم تا پایان سال ۲۲۳ در آنجا بماند و سپس بازگردید.

در سال ۲۲۴ عبدالرحمان خویشاوند خود عبدالله<sup>۱</sup> البلسی را با سپاهی به غزای البه و قلاع فرستاد. او با دشمن مضاف داد و بسیاری را کشت و اسیر گرفت.

پس رودریگ<sup>۲</sup> پادشاه جلیقیه خروج کرد و بر شهر مرزی سالم تاخت آورد. فرتون<sup>۳</sup> ابن موسی به جنگ او رفت و او را منهزم نمود و جمع کثیری را بکشت و جمع کثیری را اسیر کرد. آن‌گاه به دژی که مردم البه برای مقابله با مسلمانان در ثغر ساخته بودند براند و آنجا را تسخیر کرد و ویران نمود. سپس عبدالرحمان خود با سپاه خویش به بلاد جلیقیه (گالیسیا) رفت و آنجا را در زیر پای بسپرد و چند دژ بگشود و در سراسر آن جولان داد و پس از درنگی دراز با خیل اسیران و غنائم بیامد.

در سال ۲۲۹<sup>۴</sup> عبدالرحمان سپاه به سرزمین فرنگان فرستاد. اینان را به سرزمین شرطانیه فرستاد. سردار این سپاه موسی بن موسی عامل تطیله بود. موسی در این نبرد نیک پای فشرد تا آن‌گاه که خداوند دشمن را منهزم نمود. موسی در این نبرد مقامی شایسته یافت و میان او و یکی از سرداران عبدالرحمان درگیری‌هایی پدید آمد. آن سردار بر او درشتی کرد و این امر سبب شد که بر عبدالرحمان عصیان ورزد. عبدالرحمان حارث بن یزیغ را به جنگش فرستاد. در این جنگ موسی منهزم گردید و پسر عمش کشته شد و حارث به سرقسطه بازگردید و از آنجا به تطیله راند و موسی را در آنجا به محاصره افکند تا چنان مصالحه کردند که موسی به ارنیط<sup>۵</sup> رود. حارث چندی در تطیله درنگ کرد، سپس برای محاصره موسی به ارنیط راند. موسی از گارسیا<sup>۶</sup> که از پادشاهان ناوار بود یاری خواست، او نیز به یاری اش آمد. حارث به سوی موسی لشکر راند ولی اینان در آن سوی نهر بر او کمین گرفته بودند چون موسی از نهر بگذشت به ناگاه بر او حمله آوردند و بگرفتندش و در این جنگ چشمانش کور شد. عبدالرحمان از این واقعه شادمان شد و پسر خود محمدبن عبدالرحمان را در سال ۲۲۹ با لشکری

۳. متن: فرنون

۶. متن: غرسیه

۲. متن: لذریق

۵. متن: ارنیط

۱. متن: عبیدالله

۴. متن: ۲۲۶

بفرستاد. محمد به بنبلونه<sup>۱</sup> آمد و در آنجا بر مشرکان دستبردی نیکو زد و گارسیا صاحب بنبلونه را که به یاری حارث رفته بود بکشت.

در این احوال موسی خلاف آشکار کرد. عبدالرحمان به گوشمالی او لشکر فرستاد. موسی ناچار تن به مصالحه داد و پسر خود [اسماعیل] را نزد عبدالرحمان به گروگان نهاد و این نشان فرمانبرداری او بود. عبدالرحمان پذیرفت و او را بر تطیله امارت داد. موسی به تطیله رفت و در آنجا مستقر گردید.

در سال [۲۳۰] مجوس<sup>۲</sup> در اطراف بلاد اندلس آشکار شدند. اینان نخست در سال ۲۲۶ در ساحل اشبونه پدید آمدند و مدت سیزده روز با مردم شهر نبرد کردند، آن‌گاه به قادس رفتند و سپس به شدونه<sup>۳</sup>، و میان ایشان و مسلمانان زد و خوردهایی بود. آن‌گاه به اشبیلیه رانندند و در نزدیکی آن فرود آمدند. در اواسط محرم سال ۲۲۸ مسلمانان بر آنها تاختند و غنایم بسیار گرفتند. پس به باجه رفتند و از آنجا به اشبونه. و از اشبونه نیز برانندند و دیگر کس خبری از ایشان نشنید و بلاد آرامش یافت و عبدالرحمان الاوسط به اصلاح خرابی‌های آنان پرداخت. بعضی از مورخین حادثه مجوس را در سال ۲۴۶ نوشته‌اند، شاید هم جز این باشد و خدا داناتر است.

در سال ۲۳۱ عبدالرحمان لشکر به جلیقیه فرستاد. این لشکر شهر لیون را محاصره کرد و آهنگ ویران ساختن باروی آن نمود ولی یارای آن نیافت، زیرا عرض آن هفده ذراع بود. سوراخی در آن پدید آوردند و بازگشتند.

آن‌گاه عبدالرحمان حاجب خود عبدالکریم بن مغیث را با سپاهی به بلاد برشلونه فرستاد. او سراسر آن را زیر پی سپرد و از درب‌هایی که الُبرت نامیده می‌شدند، بگذشت و به بلاد فرنگان رفت و کشتار بسیار کرد و اسیران گرفت و شهر بزرگشان را محاصره نمود و در اطراف آن کشتار و تاراج به راه انداخت و بازگردید.

پادشاه قسطنطنیه تیوفیلوس<sup>۴</sup> نزد امیر عبدالرحمان بن الحکم در سال ۲۲۵ هدایایی گسیل داشت و خواستار دوستی و پیوند با او گردید. عبدالرحمان نیز به عوض هدیه‌یی شایان بفرستاد و یحیی العزال را که از بزرگان دولت بود نزد پادشاه فرستاد. او در شعر و حکمت اشتهار داشت. این امر سبب استحکام مبانی دوستی میان آنان گردید و موجب

۱. متن: بنبلونه

۲. مراد از مجوس وایکینگ‌ها هستند.

۳. متن: توفلس

۴. متن: اشدونه

آن شد که نام عبدالرحمان بر سر زبان رجال دولت عباسی افتد. در سال ۲۳۶ نصرالخصی<sup>۱</sup> که امور دولت امیر عبدالرحمان را به دست داشت هلاک گردید. او به طرفداری از عبدالله بن عبدالرحمان قصد کشتن مولای خود و پسرش محمد بن عبدالرحمان را که ولیعهد او بود نمود. مادر عبدالله که زن محبوب عبدالرحمان بود و با محمد خصومت داشت نصر را واداشت تا آن دورا زهر بخوراند. طیبی که از بیم جان آن زهر را فراهم آورده بود آن راز را با کنیزی از آن عبدالرحمان در میان نهاد. و او عبدالرحمان را آگاه نمود. روز دیگر که شراب آوردند عبدالرحمان از نصر خواست که با او شراب نوشد نصر عذر آورد، عبدالرحمان سوگندش داد. نصر ناگزیر بنوشید و به شتاب سوار شده به خانه خود رفت و در حال هلاک گردید.

#### امارت محمد بن عبدالرحمان الاوسط

عبدالرحمان الاوسط بن الحکم بن هشام بن عبدالرحمان الداخل در ماه ربیع الآخر سال ۲۳۸ پس از سی و یک سال حکومت بمرد، ایام او ایام آرامش و سکون بود. اموال فراوان گرد آورد و قصرها و گردشگاهها احداث کرد و آب شیرین به قرطبه کشید و آبیگری بزرگ ساخت که مردم از آن آب برمی گرفتند. همچنین دو رواق بر مسجد قرطبه بیفزود ولی پیش از آنکه به پایانش بیاورد بمرد. پسرش محمد آن را به پایان آورد. نیز در اندلس جامع‌های بسیار ساخت. عبدالرحمان الاوسط مردی آگاه به علوم شریعت و فلسفه بود. رسوم پادشاهی بر پای نمود و خود را از دیدار عامه بدور داشت. چون [عبدالرحمان الاوسط] بمرد پسرش محمد بن عبدالرحمان به جایش نشست. در آغاز امارتش سپاهی به سرداری برادر خود حکم به قلعه رباح فرستاد تا باروی آن را عمارت کند. این بارو را مردم طلیطله ویران کرده بودند، آن‌گاه به طلیطله راند و در نواحی آن کشتار و تاراج کرد. آن‌گاه سپاهی به سرداری موسی بن موسی به تطلیله فرستاد و در نواحی البه و قلاع آشوب‌ها به راه انداخت و چند دژ را نیز بگشود و بازگردید. آن‌گاه لشکری دیگر به نواحی برشلونه و سرزمین‌های آن سوی آن فرستاد در آنجا نیز آشوب و کشتار و تاراج کردند و چند دژ را بگشودند و بیامدند.

امیر محمد در سال ۲۴۰ سپاه به طلیطله برد. مردم طلیطله از پادشاه جلیقیه و پادشاه

۱. متن: نصرالحفی

بشکنس یاری خواستند آنان به یاریشان آمدند و امیر محمد در وادی سلیط با آن لشکرها روبه‌رو گردید. گروهی را معین کرد تا در جای‌هایی کمین گرفتند و از دشمن سخت کشتار کردند. چنان‌که در این نبرد شمار کشتگان مردم طلیطله و مشرکان به بیست هزار رسید. امیر محمد در سال ۲۴۳ بار دیگر به طلیطله تاخت و بار دیگر دشمن را سرکوب نمود و خلق بسیاری به قتل آورد و دیه‌ها و مزارعشان را ویران نمود تا سر به فرمان آوردند.

در سال ۲۴۵ بار دیگر کشتی‌های مجوس آشکار شد. اینان در اشبیلیه و جزیره الخضره فرود آمدند و مسجدش را به آتش کشیدند و به تدمیر بازگشتند و به حصن اوریوله<sup>۱</sup> درآمدند. آن‌گاه به سواحل فرنگ رفتند و در آنجا آشوب و کشتار کردند. چون بازگردیدند کشتی‌های امیر محمد بن عبدالرحمان راه بر آنان بگرفتند و با آنان جنگ در پیوستند و دو کشتی از کشتی‌هایشان را در تصرف آوردند. در این نبرد جماعتی از مسلمانان شهادت یافتند. کشتی‌های مشرکان به بنبلونه رفتند و گارسیا<sup>۲</sup> فرمانروای آنجا را اسیر نمودند. او خود را به هفتاد هزار دینار باز خرید. امیر محمد در سال ۲۴۷ طلیطله را به مدت سی روز محاصره نمود.

امیر محمد در سال ۲۵۱ پسر<sup>۳</sup> خود منذر را با لشکری به نواحی البه و قلاع فرستاد و در آنجا کشتار و آشوب بر پای نمود. رودریک<sup>۴</sup> به مقابله آمد ولی سپاهش منهزم گردید و مسلمانان از مشرکان بسیاری را کشتند و بسیاری را اسیر کردند. این فتح فتحی بی‌نظیر بود.

امیر محمد در سال ۲۵۱ خود به غزارفت. آهنگ بلاد جلیقیه نمود و در آنجا بسیاری را بکشت و ویرانی‌های بزرگ بر جای نهاد. عبدالرحمان بن مروان الجلیقی با جماعتی از مولدین که با او بودند از فرمان او سر بر تافتند و به بلاد کفر رفتند، عبدالرحمان بن مروان با الفونسو<sup>۵</sup> پادشاه جلیقیه دست اتحاد داد. وزیر، هاشم بن عبدالعزیز با سپاهیان اندلس در سال ۲۶۳ به نبرد او رفت. در این نبرد سپاه اندلس شکست خورد و هاشم بن عبدالعزیز با سپاهیان اندلس در سال ۲۶۳ به نبرد او رفت. در این نبرد سپاه اندلس شکست خورد و هاشم به اسارت افتاد. سپس چنان مصالحه افتاد که عبدالرحمان بن

۳. متن: برادر

۲. متن: غرسیه

۱. متن: اریوله

۵. متن: بادقونش

۴. متن: لرزیک

مروان در بطلیوس فرود آید و وزیر هاشم [بن عبدالعزیز] را آزاد کند. این مصالحه در سال ۲۶۵ به انجام رسید و عبدالرحمان بن مروان در بطلیوس مکان گرفت. آنجا جایی ویران بود، عبدالرحمان آن را عمارت کرد و پس از دو سال و نیم که از امارتش می‌گذشت هاشم را آزاد نمود.

آن‌گاه الفونسو با عبدالرحمان بن مروان دل دیگ‌گون کرد و از او جدا شد. و عبدالرحمان [بن مروان] پس از نبردی که با او کرد از دارالحرب بیرون آمد و به دژ انطانیه<sup>۱</sup> در حوالی مارده فرود آمد و آن شهری ویران بود. عبدالرحمان آنجا را آباد کرد و از جهت دفاعی استحکام بخشید و هرچه از بلاد لیون که بدان پیوسته بود و نیز برخی از بلاد جلیقیه را بستند و به بطلیوس در افزود.

موسی بن ذی‌النون الهواری عامل شنت بریه بود. سر از طاعت بتافت و به قصد حمله به طلیطله آمد. مردم طلیطله با بیست هزار سپاهی به مقابله بیرون آمدند. موسی بن ذی‌النون آن سپاه در هم شکست. مطرف بن عبدالرحمان نیز با آنان بگریخت و از مردم خلق بسیاری کشته شدند.

موسی بن<sup>۲</sup> ذی‌النون در دلیری بی‌همانند بود و از جهت نسب در خور توجه. با سانچو<sup>۳</sup> امیر بشکنس روبه‌رو شد. سانچو او را منهزم نمود و اسیر کرد و به شنت بریه بازگشت و پیوسته در آنجا در نهایت قدرت می‌زیست تا در اواخر دولت امیر محمد درگذشت.

در سال ۲۶۱ اسد بن الحارث بن رافع<sup>۴</sup> در تاکرونا<sup>۵</sup> یعنی رنده عصیان کرد. امیر محمد سپاه فرستاد و اسد بن الحارث را محاصره کرد تا سر به اطاعت آورد.

در سال ۲۶۳ امیر محمد پسر خود منذر را به دارالحرب فرستاد. او راه خود را از مارده افکند. ابن مروان الجلیقی در آنجا بود. گروهی از سپاهیان منذر بر مارده گذشتند. ابن مروان به مقابله بیرون آمد. جماعتی از مشرکان نیز با او بودند و او به یاری آنان استظهاری تمام داشت. ابن مروان این گروه را تا آخرین نفر بکشت.

در سال ۲۶۴ بار دیگر امیر محمد بن عبدالرحمان پسر خود منذر را به بنبلونه فرستاد. او سر سرقسطه گذشت و با مردمش نبرد کرد. سپس به تطیله رفت و در آن حوالی کشتار

۳. متن: شنبه

۲. متن: مظفر بن موسی

۱. متن: الانیه

۵. متن: تاکرتا

۴. متن: ربیع

و تاراج نمود و بلاد بنی موسی را ویران نمود. سپس راه خود به سوی بنبلونه در پیش گرفت و آنجا را نیز ویران نمود و بازگردید.

در سال ۲۶۶ امیر محمد بن عبدالرحمان آهنگ آن کرد که در رودخانه قرطبه کشتی‌هایی افکند تا به دریای محیط آید و از آنجا از پشت سر جلیقیه را مورد تاخت و تاز خویش قرار دهد. چون ساختن کشتی‌ها به پایان آمد طوفان درگرفت و جز اندکی از آنها باقی همه درهم شکستند.

در سال ۲۶۷ عمر بن حفصون عصیان کرد. او در حصن بریشترا<sup>۱</sup> از جبال مالقه بود. سپاهیان آن ناحیه به سوی او گسیل شده ولی منهزم شدند و کار او بالا گرفت. سپاهیان امیر محمد به نبرد او رفتند و میانشان مصالحه افتاد و آن ناحیه آرامش یافت.

در سال ۲۶۸ امیر محمد پسر خود منذر را به قتال مردم سرقسطه فرستاد زیرا سر به مخالفت برداشته بودند. او سرقسطه را محاصره کرد و در نواحی آن کشتار و تاراج به راه انداخت و حصن روطه<sup>۲</sup> را بگرفت. سپس به دیر بروجه (؟) رفت. محمد بن لبّ بن موسی در آنجا بود و از آنجا آهنگ لارده و قرطاجنه نمود و به دارالحرب داخل شد و نواحی البه و قلاع را کشتار و تاراج کرد و چند دژ را بگشود و بازگردید.

در سال ۲۷۰ هاشم بن عبدالعزیز با سپاه خود به محاصره عمر بن حفصون به دژ بریشترا آمد و او را فروگرفت و به قرطبه برد و او با اکرام در آنجا زیست.

در این سال اسماعیل بن موسی بنای شهر لارده را آغاز کرد. صاحب برشلونه جماعتی را گرد آورد تا او را از این کار باز دارد و به سوی او در حرکت آمد. اسماعیل او را درهم شکست و بیش‌تر مردانش را بکشت.

در سال ۲۷۱، هاشم بن عبدالعزیز با سپاه خود به سرقسطه راند و آنجا را در محاصره گرفت و فتح کرد و همه سر به فرمان او آوردند. از جمله عمر بن حفصون هم در سپاه او بود او را از ثغر فراخوانده بود ولی او بگریخت و به دژ بریشترا رفت و در آنجا پناه گرفت. هاشم به سوی عبدالرحمان بن مروان الجلیقی رفت و او را در منت لون<sup>۳</sup> محاصره کرد، سپس بازگردید. پس عبدالرحمان بن مروان بر اشبیلیه و لیقنت حمله آورد. آن‌گاه به منت شلوط فرود آمد و در آنجا پناه گرفت. امیر محمد بن عبدالرحمان با او مصالحه کرد او نیز سر به فرمان آورد تا آن‌گاه که امیر محمد بمرد.

۱. متن: یشترا

۲. متن: روطه

۳. متن: منت مولن

### امارت منذر بن محمد بن عبدالرحمان بن الحکم

امیر محمد بن عبدالرحمان بن الحکم بن هشام بن عبدالرحمان الداخل در ماه صفر سال ۲۷۳، پس از سی و پنج از امارتش بمرد و پس از او پسرش منذر بن محمد به امارت رسید. در آغاز امارتش هاشم بن عبدالعزیز وزیر پدرش را بکشت، و برای محاصره ابن حفصون لشکر کشید و در سال ۲۷۴ او را در حصن بر بیشتر<sup>۱</sup> محاصره کرد و همه دژهایی را که از آن او بود بگشود. یکی از این دژها دژ ریه یعنی مالقه بود. فرمانروایی را که از سوی ابن حفصون در آنجا بود و عیشون نام داشت بگرفت و بکشت. چون محاصره ابن حفصون به دراز کشید خواستار صلح شد. منذر اجابت کرد و از آنجا بازگشت ولی چون دیگر بار پیمان بشکست به محاصره بازگردید. بار دیگر مصالحه کردند ولی او باز پیمان بشکست. منذر بار دیگر به محاصره اش پرداخت ولی در همان نزدیکی هلاک شد و ابن حفصون نیز از محاصره برست.

### امارت عبدالله بن محمد بن عبدالرحمان بن الحکم

منذر بن محمد به هنگام محاصره ابن حفصون در جبل بر بیشتر به سال ۲۷۵ پس از دو سال فرمانروایی بمرد. برادرش عبدالله بن امیر محمد به جای او نشست. چون شورشگران در نواحی اندلس برداشته بودند و اوضاع آشفته بود به قرطبه بازگردید. چون شورشگران بسیار شدند، خراج نقصان گرفت، زیرا مردم نواحی از پرداخت آن سرباز می زدند. خراج اندلس پیش از آن سیصد هزار دینار بود. صد هزار دینار برای سپاه و صد هزار دینار برای مخارج پیشامدها و حوادث و صد هزار دینار برای ذخیره. در این سالها همه آن ذخایر مصرف شد و خراج به حداقل رسید.

### اخبار شورشگران و نخستین آنها ابن مروان در بطلیوس و اشبونه

پیش از این گفتیم که عبدالرحمان بن مروان بر امیر محمد بن عبدالرحمان، در سال ۲۵۵ عصیان کرد و این به هنگامی بود که به جنگ مردم جلیقیه رفته بود. مولدین گرد او را گرفتند و او به بلاد کفر بیوست و دست به دست الفونسو پادشاه جلیقیه نهاد و از این رو به جلیقی معروف گردید. و نیز گفتیم که چگونه هاشم بن عبدالعزیز در سال ۲۶۳ با سپاه

۱. متن: بیشتر

اندلس به نبرد او رفت و ابن مروان او را شکست داد و به اسارتش گرفت. آن‌گاه چنان صلح افتاد که ابن مروان، هاشم‌بن عبدالعزیز را آزاد کند و خود به بطلیوس فرود آید و این صلح افتاد که ابن مروان، هاشم‌بن عبدالعزیز را آزاد کند و خود به بطلیوس فرود آید و این امور در سال ۲۶۵ به پایان آمد. عبدالرحمان بن مروان به بطلیوس آمد و آنجا را آبادان کرد. چندی بعد میان او و الفونسو اختلاف افتاد و پس از جنگی از دارالکفر بیرون آمد و وارد شهر انطالیه در حوالی ماردی گردید و آنجا را با برآوردن باروهای استحکام بخشید. آن نواحی همه ویران بود. عبدالرحمان بن مروان هرچه بدان متعلق بود از لیون و غیر آن از بلاد جلالقه را تصرف کرد و به بطلیوس افزود.

امیر عبدالله بن محمد شتابان به جانب بطلیوس در حرکت آمد. سعدون السرباقی<sup>۱</sup> که یکی از دلیران بود همراه عبدالرحمان بن مروان بود. او در نبردها راهنمایی‌اش می‌کرد و از کسانی بود که با او سر به شورش برداشته بود و از دارالحرب همراه او بود. چون عبدالرحمان بن مروان به بطلیوس آمد، سعدون به چند دژ که میان قلمریه و باجه بودند دست یافت. پس قلمریه را در تصرف آورد و بر این حال بیود تا در یکی از نبردهایش آلفونسو او را به قتل رسانید.

#### شورش محمد بن تاکیت

در این احوال، محمد بن تاکیت که از قبیله مَصْمُودَه بود؛ در ناحیه ثغر در ایام امیر محمد عصیان کرد و به ماردی رفت. در آنجا سپاهی بود از عرب و کتنامه. او حیلایی به کاربرد و آنان را از آنجا براند و خود و قومش یعنی مَصْمُودَه در آنجا فرود آمدند.

چون ابن تاکیت ماردی را بگرفت، سپاهی از قرطبه به جنگ او رفت. عبدالرحمان بن مروان نیز از بطلیوس به یاری او آمد. سپاه قرطبه مدتی آنها را در محاصره گرفت سپس از آنجا برفت. در ماردی جماعتی از عرب و مَصْمُودَه و کتنامه بودند؛ محمد بن تاکیت حیلهایی به کاربرد تا عرب و کتنامه و نزدیکان آنان را از آنجا براند و خود و قومش مَصْمُودَه، در ماردی به استقلال بماندند. و از آن پس میان او و عبدالرحمان بن مروان صاحب بطلیوس بدان سبب که به یاری او آمده بود فتنه‌ها برخاست و جنگ‌ها در گرفت. ابن مروان بارها او را منهزم ساخت، یکی از آنها در لقتت بود. در این نبرد مَصْمُودیان نیک

۱. متن: سراسقی



پای داشتند و ابن تاکیت نیز از سعدون السرباقی صاحب قلنبره مدد خواست ولی کارش به جایی نرسید. عبدالرحمان بن مروان بر آنان سروری یافت و حکومتش استواری گرفت. آن‌گاه ابن حفصون او را طلب داشت تا امارت دهد. او سر بر تافت و پس از آن در ایام امیر عبدالله هلاک شد. پسرش [محمد بن] عبدالرحمان بن مروان به جای او نشست. او بسیاری از بربرهایی را که در مجاورتش بودند بکشت. خود نیز پس از دو ماه که از امارتش سپری شده بود بمرد.

پس از مرگ او امیر عبدالله منشور امارت بطلیوس را به دو تن از امیران عرب داد. بقایای خاندان عبدالرحمان بن مروان به حصن شونه پناه بردند. اینان دو تن از فرزندان مروان و عبدالله پسران پسرش محمد بودند و عم آن دو مروان بود. آن‌گاه این دو از حصن شونه بیرون آمدند و به دیگر یاران جدشان عبدالرحمان پیوستند.

کار آن دو امیر که در بطلیوس بودند پریشان شد و میانشان نزاع در گرفت و یکی دیگری را به قتل آورد و بطلیوس را همه از آن خود ساخت. عبدالله [پسر محمد بن عبدالرحمان بن مروان] در سال ۲۸۶ از باروی شهر فرارفت و او را بکشت و بطلیوس را در تصرف آورد و کارش بالا گرفت. عبدالله چند دژ از دژهای بربرها را بگرفت و همه سر در خط فرمانش آوردند. آن‌گاه با ابن تاکیت صاحب ماردیه نیز جنگ کرد. سپس میانشان صلح افتاد و همه سر به اطاعت امیر عبدالله آوردند. ولی بار دیگر میانشان جنگ‌هایی پدید آمد که تا پایان دولتش همچنان دوام داشت.

#### عصیان لب بن محمد بن لب در سرقسطه

لب بن محمد بن لب بن موسی در سرقسطه در سال ۲۵۸، در ایام امیر محمد عصیان آغاز کرد. چند بار برای گوشمال او لشکر برد تا به اطاعت آمد و امیر محمد امارت سرقسطه و تطیله و طرسونه را به او داد. او نیز به خوبی از عهده حمایت آن سرزمین‌ها برآمد و امارتش در آن نواحی رونق و شکوه یافت.

در یکی از روزها الفونسو پادشاه جلیقیه به طرسونه لشکر آورد. لب بن محمد بن لب او را باز پس راند و منهزم ساخت و قریب سه هزار تن از لشکریان او را بکشت. پس بر امیر عبدالله عصیان کرد و تطیله را در محاصره گرفت.